

عطر دروذهای نخستینم نثار شما مهمانان گرامی باد. شما که از دور و نزدیک به ندای ما پاسخ دادید. شما فرزندان گرامی که نبض دانشگاه بوعلی سینا، امروز با تپش‌های گرم و آتشین حضورتان می‌زند. شما که در کنار ما بودن را بر کارهای دیگران ترجیح نهادید و بهانه‌ی کسب معرفت را بر هر بهایی برگزیدید. اگر این نشست ما در خور انتظار شما نیست بر ما ببخشایید؛ خواستیم به هر حيله در دل دوست راهی کنیم.

دروذ دیگرم نثار دانشجویان و عزیزانی است که من اینک سخن‌گوی آنها هستم. طی حدود دو هفته که طرح این همایش ریخته شد، من خود شاهد بودم که با چه کوششی این عزیزان توانستند این اسباب ناقابل را برای حضور شما بچینند. اگرچه طرح دعوت از استاد فرزانه آقای دکتر صفر عبدالله، از گروه زبان و ادبیات فارسی آغاز شد؛ اما این دانشجویان و دیگر عزیزان حاضر و غایب بودند که توانستند به اجرای آن تصمیم جامه‌ی عمل بپوشانند. زبان من به عنوان مدیر گروه زبان و ادبیات فارسی در این دانشگاه از تقدیر این عزیزان قاصر است. امیدوارم مسئولان فرهنگی دانشگاه، بتوانند با تشویقی مناسب و نیم‌نگاهی به عظمت برپایی این مجلس، گوشه‌ای از مرارت‌های شبانه‌روزی آنها را جبران کنند.

دیگر درودم نثار همکاران فرهیخته‌ام در گروه زبان و ادبیات فارسی است. از مدرسان رسمی گرفته تا مدرسان غیررسمی که چرخ کلاس‌ها به همت آنها می‌گردد و هم به همت آنها بود که این همایش روی به رویش نهاد. و دیگر از رئیس دانشکده‌ی ادبیات جناب دکتر قائمی و معاونان گرامی ایشان که یاری آنها گرمابخش دوستان بود در دهلیزهای سرد موانع راه.

و سرانجام قدر می‌دانیم سعی رئیس محترم دانشگاه را. آقای دکتر زلفی گل نازنین، که او خود انگیزه و انگیزاننده‌ی حرکت‌های علمی و فرهنگی گروه بوده است. به ایشان بگوییم:

گوهر پاک تو از مدحت ما مستغنی است فکر مشاطه چه با حسن خداداد کند؟

از گردانندگان حکمت سینوی هم اگرچه غایب‌اند، تقدیر می‌کنم که باعث حضور استاد صفر عبدالله به این مجلس آنها بودند. وقتی دانستیم که استاد صفر عبدالله هم یکی از مهمانان حکمت سینوی است، برق‌وار به خاطرمان گذشت که از حضور ایشان در محفلی جداگانه بهره بگیریم. آخر با تأسف باید گفت که در میان واحدهای درسی ما درسی به نام شناخت شاعران فارسی‌زبان دیگر کشورها جایی ندارد. امیدوارم این نشست و نشست‌های دیگر بتواند جای پای برای این درس باز کند. راستی شاید قوی‌ترین انگیزه‌ی ما برای برپایی این همایش یک‌روزه، هم ایجاد انگیزه در دانشجویان برای آمادگی پیدا کردن معرفت و شناخت شاعران و نویسندگان ورارود بود. کشورهایایی که در این تراکت هم به عنوان وطن‌های پریشان خوانده شد. کشورهایایی که شاعران و دانشمندان و

نویسندگان بزرگی دارد که فاصله‌ی مرزها، مانع نگاه ما به آن سوی شده است. به هر حال حمایت و کوشش همه‌ی کسانی که نام بردم خاطر ما را از حضور استاد صفرعبدالله آسوده ساخت و ما:

طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم  
در راه جام و ساقی مهرو نهاده‌ایم  
در گوشه‌ی امید چو نظارگان ماه  
چشم طلب بر آن خم ابرو نهاده‌ایم  
اما بگویم که در میان کار، هاتف کارساز کردگار، در گوش دلمان سرود:

معشوق عیان می‌گذرد بر تو ولیکن  
اغیار همی بیند از آن بسته نقاب است

منظور این که استاد فرزانه دکتر اصغر دادبه و دکتر بنی‌اردلان را لطف حق به یادمان آورد. آرزو کردیم که بتوانیم در محضر این دو بزرگ، نکته آموزیم چنان که از نوشته‌ها و گفته‌هایشان آموخته‌ایم. آرزو کردیم که یاران از زیبایی‌های معنایی و روحانی اندیشه‌هایشان ما را در این بزم نصیبی دهند و چه خوش‌بخت بودیم که هم ایشان پذیرفتند. چشم دانشگاه ما امروز به غبار قدم‌هایشان روشن گشت:

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم  
از بخت شکر دارم و از روزگار هم  
زاهد برو که طالع اگر طالع من است  
جامم به دست باشد و زلف نگار هم

باید کوتاه کنم تا رشته‌ی سخن را به اهلش بسپارم. راستش می‌خواستم خود سهمی از این مجلس داشته باشم و خصوصاً از پریشانی کشور تاجیکستان و ستمی که به ویژه از سوی روس‌ها طی حدود ۱۵۰ سال بر این کشور رفت بگویم؛ می‌خواستم به استناد اخبار و روایات، گفتاری داشته باشم؛ که گویی روس و انگلیس در یک زمان دست به یکدیگر دادند تا ریشه‌ی زبان و فرهنگ ایرانی و فارسی را از هند و آسیای میانه برکنند؛ اما مجال برای من نیست و امیدوارم سخنان روشنگر استادان بزرگ، دکتر صفرعبدالله، دکتر دادبه و دکتر بنی‌اردلان، ما را بیش از گذشته بیاگاهاند.

تنها اندکی از دانشمند بزرگ تاجیک، دکتر صفرعبدالله بگویم و رفع زحمت کنم. کسی که طی دوروزی که ایشان در همدان اقامت داشت، برجسته‌ترین دانشمندان دانشگاه‌های شیراز و تهران و اصفهان یا از من گله کردند که چرا آن‌ها را به این نشست نخواندم، یا خواستند او را برای اندکی کوتاه هم که شده، به دانشگاه‌شان و شهرشان ببرند. شاهد زنده‌اش دانشمند بزرگ ایران آقای دکتر دادبه، دکتر حسن‌لی، دکتر نوریان و جناب آقای دارابی که در این جلسه حضور دارند و بر سر کجا رفتن ایشان، هنوز کش مکش است.

در سراسر دنیا ایشان تنها دانشمند ایران‌شناسی است که خدمات شایسته و درخوری خالصانه و صادقانه به ایران عزیز کرده است. خدمات او شقوق مختلف دارد. تنها به مشاورت و معاونت سفارت و سفیر ایران در کشور

قزاقستان ختم نمی‌شود. به تدریس زبان فارسی در کرسی‌های دانشگاه‌های مختلف در کشور تازه‌استقلال یافته و در عین حال رو به توسعه‌ی قزاقستان ختم نمی‌شود. تنها یار و مددکار ایرانیان فرهنگی و ادب‌دوست و زبان‌شناس و ایران‌دوست نیست. تنها در هر سال چندین همایش برای شاعران و نویسندگان ایران برپا نمی‌کند. تنها به مقاله‌هایی که در کشورهای روس‌زبان به ایران می‌تازند، پاسخ نمی‌گوید. تنها مجله‌ی ایران‌نامه را که ده‌ها مقاله از بزرگان علم و ادب و فلسفه و عرفان و دین در آن چاپ می‌شود، از دکتر اعوانی گرفته تا استاد دادبه و استاد دینانی و استاد ندوشن و استاد حسین نصر و شهید مطهری و استادان روس و ازبک و غرغیز و تاتار، منتشر نمی‌کند. تنها در شناخت نسخه‌های خطی مربوط به زبان فارسی در کشورهای آسیای میانه و ترک‌زبان و روس‌زبان، اهتمام نمی‌ورزد؛ آری دکتر صفرعبدالله که امروز دانشگاه ما افتخار حضور او را دارد، یک تنه در یک کشور روس‌زبان و قزاق‌زبان همه‌ی این کارها را به سرانجام نیک می‌رساند. من تنها به اندکی از خدمات ایشان اشاره کردم. به مقاله‌ها، کتابها، روزنامه‌نوشته‌ها، ترجمه‌های ایشان اشاره نکردم.

با زبان بی‌زبانی و صادقانه می‌خواهم امروز بگویم که جناب آقای دکتر صفرعبدالله! نهال‌های کوشش‌های دست کم سی ساله‌ی شما آهسته آهسته دارد به بار می‌نشیند. تقدیر دانشگاه بوعلی‌سینا، اگرچه نخستین تقدیر از شما در ایران نیست؛ اما در این شکل و شمایل شاید برای خودش آغازی باشد به این که شما بدانید ما ایرانیان قدر کوشش‌های کسانی را که خالصانه برای وطن ما رنج برده‌اند و می‌برند، می‌دانیم. سپاس و قدردانی ما را در گوشه‌ای از دل دریایی‌ات که تنها و تنها به یاد و خاطره‌ی ایران عزیز می‌تپد و در نگاه زیباییت که تنها و تنها به یاد ایران پرافتخار پراشک می‌شود، و در اندیشه‌ی بی‌کرانت که تنها و تنها به یاد ایران سربلند به تلاطم می‌افتد، جای ده. بدان که ما و این خیل فرهیختگانی که امروز شاهد سخنان ما هستیم، به پاس کارهایی که برای سربلندی ایران نام‌دار کرده‌ای، بر گل وجودت هوش ربوده‌ایم. انگشتانی را که قلم در آن‌ها گرفتی و به یاد ایران دل‌ربا نوشتی، می‌بوسیم و خاک گام‌هایی را که برای تعالی ایران بزرگ برداشتی، توتیای چشممان می‌کنیم.

این خود آن ناله است کو کرد آشکار	آنچه پنهان است یارب زینهار
دو دهان داریم گویا هم‌چو نی	یک دهان پنهانست در لب‌های وی
گر نبودی با لبش نی را ثمر	نی جهان را پر نکردی از شکر